

۱- روش های تعریف دین را نام ببرید و یکی را به دلخواه شرح دهید و نقد نمایید؟

روش اول: تکیه بر معنای لغوی دین

روش دوم: تکیه بر عناصر و ویژگی های دین

شرح روش دوم : برخی برای حل مشکل تعریف دین، عناصری را به عنوان شاخصه های دین مطرح کرده و وجود آن ها را موجب تحقق دین دانسته اند.

نقد روش دوم :

اولاً در میان اندیشمندان، اتفاق نظری درباره ی تعداد ابعاد دین وجود ندارد، چراکه شاید یک ویژگی خاص از میان پدیدارهای مختلف که بتوان نام دین بر آن نهاد وجود نداشته باشد، ثانیاً بر فرض توافق نمودن بر تعداد ابعاد مورد نظر، سوال دیگر این است که برای تحقق یافتن یک دین از لحاظ کیفی چه میزان و درجه ای از این ابعاد مورد نیاز است؟

روش سوم : استفاده از روش شباهت خانوادگی

روش چهارم: معرفی سنت های بزرگ جهان به عنوان دین

شرح روش چهارم : طبق این روش باید گفت دین همانا ادیان بزرگی است که امروزه به عنوان دین شناخته می شوند. یعنی مسیحیت، یهودیت، اسلام، زرتشت، هندویسم، بودیسم، جینیسم و تائوئیسم.

نقد روش چهارم : این روش شاید بتوان گفت از حیث جامع و مانع بودن مورد مناقشه است، زیرا ممکن است سنتی جزو سنت های اصلی مورد پذیرش در این عصر نباشد، اما با این حال دین محسوب گردد، مانند دین صائین. و یا ممکن است طبق برخی ملاک ها، سنت های بزرگی دین تلقی نشود همانند هندویسم که مجموعه ای از آیین ها و شعائر تلقی می گردد. گذشته از این، روش یاد شده در واقع نوعی تلقی مصداقی از دین است و تعریف دین محسوب نمی گردد.

۲- یکی از نظریات مربوط به منشأ دین را بررسی و نقد نمایید؟

نظریه ی آگوست کنت

کنت درباره ی دین به ارائه ی دو نگرش می پردازد:

الف) نخستین تلاش و کوشش انسان برای تبیین واقعیات عالم

ب) عامل وحدت بخش به جامعه ی بشری

کنت اندیشه‌ی بشری را دارای سه مرحله می‌داند که دین به عقیده‌ی او زاییده‌ی مرحله‌ی اول است. در این مرحله که بشریت دوران طفولیت خود را طی می‌کند، انسان‌ها برای تبیین پدیده‌ها به دنبال تبیین‌های الاهیاتی بوده‌اند. این مرحله، خود متشکل از سه دوره است: طلسم‌باوری، چندخدایپرستی و یکتاپرستی.

در دوره‌ی طلسم‌باوری، همه چیز حتی جمادات زنده به روح و جانی مانند جان انسان‌ها هستند. در دوره‌ی چندخدایپرستی، چیزهای مادی زنده به روح یا جانی که در درون آن‌ها خانه کرده باشد در نظر گرفته نمی‌شوند. خود ماده چیزی بی‌اثر تلقی می‌گردد که در معرض اراده‌ی خارجی یک عامل فراطبیعی است. در این دوره هریک از امور دارای روح خاصی نیست، بلکه مجموعه‌ای از امور که یکسان و متشابه می‌باشند تحت اقتدار یک روح برتر قرار می‌گیرند.

بنابراین، منشأ دین از دیدگاه کنت، طفولیت، عدم بلوغ فکری و جهل آدمیان است که برای تبیین امور در آن دوران به آن روی می‌آورند. با تکامل اندیشه‌ی بشر، دین سنتی ناکارآمد گردیده و باید کنار گذاشته شود و دین نوین که مبتنی بر اصول علمی صحیح است مورد پیروی قرار گیرد.

نقد کنت

۱- تقسیم‌بندی کنت از مراحل اندیشه‌ی بشر بسیار انتزاعی و دور از واقعیت است. در دوره‌ی طفولیت هم ما شاهد پیشرفت‌های علمی شگرفی در برخی زمینه‌ها هستیم.

۲- کنت دلیلی برای ترتیب مراحل و دوران‌های الاهیاتی نیاورده است. چه بسا این ترتیب به گونه‌ی دیگری باشد.

۳- لازمه‌ی نظریه‌ی کنت این است که وقتی جهل بشر مرتفع گردید و به بلوغ فکری رسید و علل طبیعی پدیده‌ها را شناخت، دیگر نباید دیندار باشد و به دین گرایش داشته باشد. در حالی که ملاحظه می‌کنیم بسیاری از عالمان به ویژه دانشمندان علوم طبیعی که به علل پدیده‌ها پی برده‌اند، بازهم به دین گرایش دارند. به اضافه‌ی اینکه بسیاری از جاهلان عالم بی‌دین هستند، در صورتی که طبق نظریه‌ی کنت، این افراد باید دیندار باشند.

نظریه‌ی مارکس (نظریه‌ی اقتصادی در پیدایی دین)

به نظر مارکس، مجموع ابزارهایی که طبقه غنی و ثروتمندان برای حفظ اقتدار خود و توجیه اعمال خویش از آن بهره می‌جویند، ایدئولوژی نامیده می‌شود.

منظور مارکس از مفهوم «از خود بیگانگی» این است که آدمی امور مربوط و مختص به خود را که محصول تلاش خود اوست، اعم از محصول تولیدی، اقتصادی، یا تفکر و اندیشه، آن‌ها را به دیگران نسبت دهد. مارکس به تبعیت از فویرباخ که دین را ساخته‌ی انسان‌ها می‌دانست، دین را بیانگر ازخودبیگانگی آدمی و یکی از اشکال ایدئولوژی معرفی می‌کند. به نظر مارکس، دین تسلیم شدن به شرایط موجود در جهان را به انسان آموزش می‌دهد و او را از بی‌عدالتی‌های جاری غافل می‌سازد و نابرابری‌های قدرت و ثروت را توجیه می‌نماید. دین ایده‌های طبقه حاکم است. به نظر او، دین و اخلاق انسان‌ها را از درون آرام می‌کند و حکومت از بیرون انسان‌ها را کنترل می‌کند. دین عامل تخدیر انسان‌هاست و با وعده‌هایی که به طبقه استثمار شده می‌دهد، باعث فرونشاندن خشم آنان در برابر طبقه‌ی حاکم می‌گردد.

مارکس علت گرایش به دین را چنین توضیح می‌دهد که طبقه‌ی حاکم با اینکه اعتقادی به دین ندارد، اما از دین برای حفظ اقتدار و حکومت خود بر استثمارشدگان بهره می‌گیرد، اما طبقه‌ی محکوم و استثمارشده به گمان تسکین آلام خود و توجیه نابرابری‌های دنیا به دین گرایش پیدا می‌کنند.

نقد مارکس

- ۱- مطالعات مارکس مربوط به یهودیت و مسیحیت بوده اما نتیجه را به کل ادیان تعمیم داده است.
- ۲- لازمه‌ی نظریه‌ی مارکس این است که در دوران کمون اولیه که نظام طبقاتی نبوده، دین هم نباید وجود می‌داشت، در صورتی که چنین نبوده است.
- ۳- ادیان، مثلاً مسیحیت در میان گروهی ظهور و گسترش یافت که جزء طبقه‌ی حاکم نبودند.
- ۴- اگر نظر مارکس درست بود، نباید در میان حاکمان و اغنیا دیندار واقعی پیدا می‌شد.
- ۵- اگر دین زائیده‌ی طبقه‌ی حاکم بود، باید امتیازات ویژه‌ای نسبت به آن طبقه می‌داشت.
- ۶- برخی احکام دین کاملاً بر خلاف منافع سرمایه‌داران و طبقه‌ی حاکم است.
- ۷- مارکس دین را مخدر بشر معرفی می‌کرد که محرومان را به ستم‌پذیری و سکوت در برابر اغنیا دعوت می‌کند، در حالی که در دین آموزه جهاد و اصلاح هم هست.

نظریه‌ی دورکیم (نظریه‌ی اجتماعی در پیدایی دین)

دورکیم معتقد است اساس مناسک و شعائر دینی، در آغاز تمدن، از هیجان دسته جمعی ناشی از اجرای شعائر و آداب قبیله، مانند رقص و پای‌کوبی بوده است.

نظریه‌ی اجتماعی دورکیم را می‌توان چنین توجیه نمود: وقتی انسان‌های ابتدایی به صورت زندگی دسته جمعی و اجتماعی پرداختند، خود به خود آداب و رسومی در آن اجتماع پدید شد، مانند رقص، سرود و موسیقی گروهی و دسته‌جمعی که در هنگام ابراز شادی‌ها و در ضمن جشن‌ها، انجام می‌شد و در اجرای آن کارها بعضی در ضمن آن نشاط‌های دسته‌جمعی یک نوع حالت شور و شوق غیرعادی در آن‌ها ظاهر می‌شد؛ در نتیجه، انسان‌های ابتدایی در اجرای آن نوع مراسم نوعی حالت شور صوفیانه و عرفانی و روحانی که برای دراویش ما نیز پیدا می‌شود در خود احساس می‌کردند. از این رو، رفته رفته آن‌ها معتقد شدند که آن حالت روحانی و غیرطبیعی است.

نقد نظریه‌ی دورکیم

نظریه‌ی دورکیم، علت کافی برای پیدایی دین را بیان نمی‌کند. به اضافه‌ی اینکه، اعمال انفرادی افراد صد در صد ساخته‌ی جامعه نیست، بلکه خواست‌های فردی او نیز در اجتماع منشأ آثاری است. یعنی گاهی فرد و افراد و خواست‌های آن‌ها جامعه را می‌سازند، نه اینکه همیشه جامعه خواسته‌های فرد را بسازد.

۳- دلایل پیدایش شاخه های مختلف دین پژوهی در قرن ۲۰ را بیان کنید.

(قابل توجه دوستان!! در جزوه به قرن نوزده اشاره شده است.)

الف: گسترش فتوحات استعماری اروپاییان

ب: نظریه ی داروین

ج: علم مردم شناسی

د: پیشرفت علم باستان شناسی و زبان شناسی

ه: نظریه فرافکنی

۴- ضمن ارائه یک تقسیم بندی کلی از انواع شاخه های دین پژوهی این شاخه ها را نام ببرید.

مجموعه ی عواملی که ذکر شد موجب تحول در مطالعات دینی گردید و حاصل این تحول و دگرگونی، پیدایش چند رشته ی مختلف در دین پژوهی شد که هریک از بعد خاصی، دین را مورد مطالعه قرار می دهند. این رشته ها به دو گروه عمده تقسیم می شوند:

۱- رشته هایی که به حقانیت و صدق و کذب ادیان کاری ندارند. این گروه، خود به دو دسته تقسیم می شود: دسته ی اول، رشته هایی هستند که با دیدگاه خاصی به بررسی ادیان می پردازند؛ مثل جامعه شناسی دین، روان شناسی دین و انسان شناسی دین. و دسته ی دوم، رشته هایی هستند که به بررسی کل دین با روش تاریخی یا پدیدارشناسی می پردازند که روش نخست در تاریخ ادیان و دین شناسی تطبیقی نمودار می شود و روش دوم در پدیدارشناسی دینی.

۲- رشته هایی که حقانیت و صدق و کذب ادیان برای آن ها مهم است؛ مثل فلسفه ی دین و کلام.

۵- دین شناسی تطبیقی را تعریف کنید و ملزوماتی که محقق این حوزه باید رعایت کند را بیان کنید.

تطبیق ادیان یا دین شناسی تطبیقی، به طور اجمالی به مطالعه‌ی ویژگی‌های ادیان گوناگون به شیوه‌ای کاملاً علمی اطلاق می‌شود و همانگونه که گذشت در این رویکرد، در مورد حقانیت، صدق و کذب ادیان سخنی به میان نمی‌آید. از این‌رو، اهمیت چندانی ندارد که در چنین رویکردی نسبت به تعریف دین محتاطانه عمل کنیم؛ می‌توان به سادگی دین را معادل با اشکال شناخته شده‌ی دین در طول تاریخ در نظر گرفت و از نقدهای این روش تعریف دین چشم‌پوشی کرد. ما نیز در اینجا چنین خواهیم کرد و از اشکال ابتدایی دین گرفته تا ادیان تکامل یافته‌ای همچون اسلام، مسیحیت و یهودیت و حتی مکاتبی همچون هندوئیسم و بودیسم را مصادیقی از واژه‌ی دین قلمداد خواهیم نمود.

در مطالعات تطبیقی ادیان، در سطح نظری می‌بایست قدر و ارزش سایر ادیان را به رسمیت شناخت و در سطح عملی راه مدارا را با بسیاری از ادیان بیگانه در پیش گرفت.

مطالعه‌ی درست در این زمینه، مستلزم بی‌طرفی و نگرش تساهل‌آمیز است؛ اگر هم تمایل و دلسوزی نسبت به دین خاصی وجود داشته باشد، این دلسوزی باید نسبت به همه‌ی ادیان باشد نه فقط به یک دین خاص.

اگر بخواهیم مقایسه‌ای درست انجام گیرد، نباید شامل قضاوت باشد و به همان اندازه نیز نباید دال بر تحقیر ادیان دیگر باشد.

و در قسمتی دیگر از جزوه به موارد زیر اشاره شده است :

برای این منظور می‌بایست موارد زیر را رعایت کرد:

۱- این مطالعات نباید غیرواقعی و تعصب‌آمیز باشد، بلکه باید حقیقی و واقع‌گرا باشد، بر هیچ نکته‌ای چه در دین خود و چه در ادیان دیگر نباید بیش از حد تاکید کرد و یا آن را بی‌اهمیت و ناچیز شمرد.

۲- بررسی و مطالعه‌ی تطبیقی نکات اصلی ادیان مختلف باید به شیوه‌ای طبیعی و بی‌طرفانه انجام گیرد.

۳- باید از نگرش عینی و جوینده‌ی معرفت به عنوان هدف پیروی کرد تا بتوان هر نوع ترجیح یا پیشداوری له یا علیه هر دینی به طور کامل اجتناب کرد. برای این کار لازم است نسبت به ادیان دیگر (غیر از دین خود) احساس همدلی بیشتری داشته باشیم. در نتیجه سعی صدر نسبت به ادیان دیگر جزء ضروری مطالعه‌ی تطبیقی ادیان دیگر است.

۴- بی‌طرفی، شرط مطالعه‌ی علمی است اما نباید بیش از حد باشد. گاهی بی‌طرف بودن به معنای اتخاذ نگرشی قطعی و بی‌چون و چراست که فرد به جای رسوخ در عمق واقعی یک چیز، خود را تنها به ظواهر آن محدود می‌کند.

۶- نسبت اسلام و ناسیونالیسم را بررسی کنید.

نسبت میان اسلام و ناسیونالیسم ضرورتاً تضاد یا تباین نیست. این دو، دو مقوله متفاوت از یکدیگر به لحاظ اندیشه، اما مرتبط به هم در حوزه عمل هستند که گاهی میان آنها همپوشانی صورت می‌گیرد و گاهی میان آنها ناسازگاری بوجود می‌آید. به این اعتبار می‌توان به دین (اسلام) پایبند بود، در عین حال ویژگی‌های زبانی، نژادی و فرهنگی خاص را هم احترام گذاشت (ناسیونالیسم). تنها مسئله‌ای که بایستی در اینجا به آن اشاره داشت عدم افراط و سخت‌گیری در یکی از مقولات دین، زبان، نژاد و دیگر مشخصه‌های اجتماعی است که هم به تجارب ناخوشایند و خشونت‌بار منتهی می‌شوند، هم ناقض حقوق دیگران‌اند، پدیده‌هایی که در جهان کنونی قابل قبول نیستند.

۷- تأثیرات متقابل دین و هنر را بیان کنید.

- | | | |
|---------------------|-----------------|-----------------------|
| — دین الهام بخش هنر | — دین حافظ هنر | — دین گسترش دهنده هنر |
| — دین نابودگر هنر | — هنر رسانه دین | |

۸- انواع روابط هنر و دین را بیان کنید.

اقتدارگرایانه: دین بر هنر چیرگی می‌یابد و هنر جایگاهی ثانوی می‌یابد.

متقابل: قدرت دین و هنر یکسان است و هریک در پی چیرگی بر دیگری است.

دوسویه: دین و هنر در فرهنگ جایگاهی یکسان دارند و مکمل یکدیگرند.

جدایی خواهانه: هریک به طور مستقل و بی‌توجه به یکدیگر عمل می‌کنند.

یکپارچه: دین و هنر در هم ادغام می‌شوند و مرز بین آن‌ها از میان می‌رود.